موضوع: درباره امام هادی (علیه السلام)

درباره امام هادی (ع)

امام هادی (ع) در 15 ذی الحجه سال 212 هجری در مدینه منوره متولد شدند و در سوم رجب سال 254 در سامرا به شهادت رسیدند. مدت عمر مبارک حضرت 42 سال و مدت امامشان 34 بوده است. در سن 8 سالگی عهده دار منصب امامت شدند. مدتی که ایشان در سامراء اقامت داشتند طبق نقلی حدود 13 سال و طبق نقل دیگر 20 سال بوده است. حاکمان دوران ایشان عبارتند از: مامون عباسی، معتصم، واثق، متوکل و منتصر و مستعین و معتز. آن حضرت در زمان حکومت معتز و به دست معتمد عباسی (برادر معتز) مسموم شده و شهادت رسیدند.

شخصیت امام هادی (ع) از قول دیگران

خوشتر آن باشد که وصف دلبران گفته آید در زبان دیگران

1. یحیی بن هرثمه که متوکل او را فرستاده بود تا امام هادی (ع) را از مدینه به سامرا بیاورد می گوید: « فلمّا دخلتها ضجَّ أهلها ضجيجاً عظيماً ما سمع الناس بمثله، خوفاً على عليّ الهادي‏ و قامت الدنيا على ساق؛ لأنّه كان مُحْسِناً إليهم، ملازماً للمسجد لم يكن عنده ميل إلى الدنيا.» وقتی داخل مدینه شدم و مردم خبردار شدند که من از طرف خلیفه آمده ام، صدای ضجه زیادی بلند شد به گونه ای که شبیه آن را کسی ندیده بود. آنان می ترسیدند که صدمه به امام هادی (ع) وارد شود، و گویا دنیا برای مردم به هم ریخته بود. این بدان خاطر بود که امام به آنها احسان فراوانی می کرد و اهل عبادت بود و میلی به دنیا نداشت.

هرثمه بعد می گوید: «ثم فتشت منزله فلم أجد فيه إلا مصاحف و أدعية و كتب العلم، فعظم في عيني و توليت خدمته بنفسي و أحسنت عشرته حتى وصلت به إلى بغداد»: من منزل او را تفتیش کردم و در خانه آن حضرت قرآن و ادعیه و کتب علمی یافتم. مقام حضرت در چشمم بزرگ آمد و خودم عهده دار خدمت به او شدم. وقتی به بغداد رسیدم بر والی بغداد اسحاق بن ابراهیم وارد شدم. او به من گفت: «إن هذا الرجل قد ولده رسول اللّه و المتوكل الخبيث هو من تعلم، فان حرضته عليه قتله و كان رسول اللّه خصمك يوم القيامة. فقلت له: و اللّه ما وقعت منه‏ إلا على كل امر جميل. ثم صرت إلى سر من رأى فبدأت بوصيف التركي فأخبرته بوصوله فقال: و اللّه لئن سقطت منه شعرة لا يطالب بها سواك، فعجبت كيف وافق قوله قول إسحاق، فلما دخلت على المتوكل سألني فأخبرته بحسن سيرته و سلامة نيته و ورعه و زهادته و انى فتشت داره فلم أجد فيها غير المصاحف و كتب العلم و ان أهل المدينة خافوا عليه، فأكرمه المتوكل و احسن اجازته»: این مرد از فرزندان پیغمبر خدا (ص) است و اگر متوکل که روحیات بدی دارد را در مورد او تحریک کنی او را خواهد کشت و این گونه پیامبر (ص) دشمن تو در قیامت خواهد بود. من گفتم به خدا قسم من چیز بدی از او ندیدم تا بخواهم پیش متوکل بگویم؛ در این سفر جز نیکی از او ندیدم.[[1]](#footnote-1)

2. ابن کثیر دمشقی صاحب «البدایه و النهایه» می گوید: «وَأَمَّا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيٌّ الْهَادِي [فَهُوَ] ابْنُ مُحَمَّدٍ الْجَوَادِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا بْنِ مُوسَى الْكَاظِمِ بْنِ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ بْنِ عَلِيٍّ زَيْنِ الْعَابِدِينَ بْنِ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَحَدُ الْأَئِمَّةِ الاثني عشرية، وهو والد الحسن ابن على العسكري المنتظر عند الفرقة الضالة الجاهلة الْكَاذِبَةِ الْخَاطِئَةِ. وَقَدْ كَانَ عَابِدًا زَاهِدًا نَقَلَهُ الْمُتَوَكِّلُ إِلَى سَامَرَّا فَأَقَامَ بِهَا أَزْيَدَ مِنْ عِشْرِينَ سَنَةً بِأَشْهُرٍ. وَمَاتَ بِهَا فِي هَذِهِ السَّنَةِ. وَقَدْ ذُكِرَ لِلْمُتَوَكِّلِ أَنَّ بِمَنْزِلِهِ سِلَاحًا وكتبا كثيرة من الناس، فبعث كبسة فَوَجَدُوهُ جَالِسًا مُسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةِ وَعَلَيْهِ مِدْرَعَةٌ مِنْ صوف وهو على التراب ليس دونه حَائِلٌ... »[[2]](#footnote-2): اما ابوالحسن علی هادی (ع)، فرزند محمد جواد پسر علی الرضا پسر موسی کاظم پسر جعفر صادق پسر محمد باقر پسر زین العابدین پسر حسین شهید پسر علی بن ابی طالب است. او یکی از ائمه دوازده گانه و پدر امام حسن عسکری (ع) بود. ایشان انسان عابد و زاهدی بود و متوکل او را از مدینه به سامرا منتقل کرد و بیش از 20 سال در سامرا ماند و در سال 254 از دنیا رفت. به متوکل عباسی گفته شد در منزل امام عسکری (ع) سلاح و نامه های فراوانی از طرف مردم است. گروهی را فرستاد به سوی حضرت، دیدند ایشان رو به قبله بر روی خاک نشسته و لباس پشمی در تن دارد.

3. عبدالله الشبراوی الشافعی می گوید: « العاشر من الأئمة عليّ الهادي‌، ولد رضى اللّه عنه بالمدينة في رجب سنة أربع عشرة و مائتين‌، و كراماته كثيرة».[[3]](#footnote-3)

4. محمد امین الغالب الطویل صاحب تاریخ العلویین می نویسد: «کان حسن الخلق حتی لم یکن احد یشک فی عصمته و لکن خطر الامامه اوهم الخلیفه المتوکل الخطر و قد وشی به الی انه جمع فی بیته معدات و اسلحه استعداد للخروج علیه و الادعی بالخلافه فارسل الخلیفه عساکره .... فهجموا لیله علی بیته »: امام هادی (ع) خلق نیکویی داشت به گونه ای که کسی در عصمت ایشان شک نمی کرد. متوکل از وی احساس خطر کرد و گروهی را فرستاد تا منزل ایشان را تفتیش کرده و ایشان را بیاورند. وقتی این سربازان آمدند دیدند امام بر خاک نشسته و ردایی از پشم بر دوش انداخته و قرآن تلاوت می کند. آنها همه جوانب خانه را تفتیش کرده و او را نزد خلیفه بردند و او را مطلع کردند که چگونه زاهد است و اینکه چیزی در خانه نداشته است.[[4]](#footnote-4)

5. سید عبدالوهاب البدری

در دورانی که امام در سامرا بودند در مجالس رفت و آمد می کردند و کسانی که مصیب بر آنها وارد شده بود را همدلی می کردند. ایشان افراد نیازمند را کمک کرده و بر یتیمان مهرورزی می کردند. شب ها به خانه کسانی که ماتم زده و بی پناه بودند سر می زدند و کیسه هایی از درهم و دینار به آنها می دادند و در مقابل انتظار تشکر و مزدی نداشتند. روزها آن حضرت زیر آفتاب در مزرعه خودشان کار می کردند به حدی که عرق از بدنشان سرازیر می شد. وقتی شب می شد در پیشگاه الهی سر به سجده می گذاشتند و خاشع بودند، در حالی که سر بر روی ریگ و خاک می گذاشتند و دعای مشهور را در سجده می گفتند: «الهي مسي‌ء قد ورد، و فقير قد قصد، فلا تخيّب مسعاه و ارحمه و اغفر له خطاه »: خداوندا، گناهكارى به درگاهت وارد شده و فقيرى قصد بارگاهت نموده است. خدايا، پس گام‌هايى كه به سوى تو برداشته نااميد مگردان، بر وى رحمت آور و خطايايش را بر وى ببخش.

نکته: تعبیر گناهکاری که در کلام معصومین نسبت به خود در دعاها بیان می شود غیر از معنای سطحی است که در مورد ما است. آنها به جهت مقام بلندی که دارند این گونه بیان می کنند.

6. فضل اللّه بن روزبهان شافعى گويد: خداوندا سلام و درود بفرست بر امام دهم، مقتداى زندگان و مردگان، سرور حاضران و غايبان، آن کس که از مقدّمات علوم به نتيجه وصايت و امامت رسيده است، شمشير خشمگين و خروشان بر گردن هر مخالف و دشمن، پناهگاه همه پناه آورندگان در مصائب و دشمنى ها، برطرف کننده تشنگى از جگرهاى سوخته، آن کس که دوستان و دشمنان به کمال فضيلتش شهادت داده و در روز ندا دادن منادى يعنى روز قيامت پناهگاه دوستان و مواليان خويش مى باشد، ابوالحسن علىِّ نقىِّ هادى، فرزند محمّد شهيد، آن کس که با مكر دشمنان به شهادت رسيد و در سر من رای به خاك سپرده گردید. [[5]](#footnote-5)

از معجزات امام هادی (ع)

1. متوکل دارای خباثت زیادی بود و رفتارهای خشنی نسبت به علویون انجام می داد که نمونه هایی از آن در کتاب های درباره زندگانی اهل بیت (ع) نقل شده است. از جمله مرحوم محدث قمی در «منتهی الامال» نقل کرده اند. در عین اینکه متوکل سعی می کرد شخصیت حضرت را توهین کند اما به خواست الهی همواره قضیه برعکس و به نفع امام تمام می شد.

از جمله آمده است متوكل مريض شد و علت مرضش هم اين بود كه قرحه‏اى از بدنش بيرون گرديد كه نزديك بود وى را هلاك كند، كسى هم جرأت نميكرد آن زخم را بوسيله آهنى چرك و خونش را بيرون كند، مادر متوكل نذر كرده‏ بود كه اگر فرزندش از اين مرض بهبودى حاصل كند از مال شخصى خودش مقدار زيادى به حضرت هادى عليه السّلام بدهد.

فتح بن خاقان به متوكل گفت: لازم است ما در باره اين مرض از اين مرد- مقصودش حضرت هادى بود- سؤالى بكنيم شايد در نزد او دوائى باشد كه خداوند به اين وسيله فرجى حاصل كند، متوكل گفت: بفرستيد از وى بپرسيد، قاصد رفت و جريان قضيه را به حضرت عرض كرد، فرمود: مقدارى سرگين گوسفند را بگيريد و با گلاب مخلوط كنيد و روى زخم بگذاريد و ان شاء اللَّه نافع خواهد بود، قاصد برگشت و جريان را گفت.

اطرافيان متوكل از اين دستور خنديدند و شروع به استهزاء كردند، فتح بن خاقان گفت: چه مانعى دارد كه ما اين دستور را آزمايش كنيم، و بعد اميدوارم كه اين دستور نافع باشد، آنان فرمايش امام هادى را بكار بستند و متوكل از ناراحتى آسوده شد و زخمش بهبودى يافت، و به مادر متوكل مژده دادند كه متوكل بهبودى يافت و او هم ده هزار دينار از ملك خود را براى حضرت فرستاد.

پس از اينكه متوكل خوب شد و چند روز گذشت بطحائى از حضرت هادى عليه السّلام نزد متوكل سعايت كرد و گفت اكنون در منزل وى اموال و اسلحه فراوانى جمع شده است، متوكل سعيد حاجب خود را طلبيد و گفت هنگام شب ناگهان بر منزل وى بريزيد و آنچه يافتيد بگيريد و اموال و اسلحه را جمع كنيد و نزد من بياوريد.

ابراهيم گويد: سعيد حاجب بمن گفت: من شب در كنار منزل ابو الحسن هادى حاضر شدم و نردبانى را نصب كرده و به پشت بام رفتم و از پله‏ها پائين شدم چون بسيار تاريك بود نتوانستم راه پيدا كنم و لذا متحير بودم، ناگهان ابو الحسن فرياد زد اى سعيد همان جا توقف كنيد تا برايت شمع بياورند، برايم شمعى آوردند و من داخل حياط شدم، مشاهده كردم يك جبه‏اى از پشم پوشيده و كلاهى از پشم بر سر نهاده است و روى سجاده‏اى كه روى حصير قرار داشت رو بقبله قرار گرفته.

فرمود: اينك اطاق‏ها را بازرسي كنيد، من داخل اطاق‏ها شدم و همه را تفتيش‏ كردم و جز يك بدره كه با مهر مادر متوكل ممهور بود و يك كيسه كه آن هم بمادر متوكل ارتباط داشت چيز ديگرى در خانه نديدم، ابو الحسن هادى بار ديگر فرمود: مصلى را هم نگاه كنيد من در مصلى هم شمشيرى را كه در يك غلاف بدون روپوش قرار داشت مشاهده كردم و همه را برداشته نزد متوكل بردم.

هنگامى كه چشم متوكل بر خاتم مادرش افتاد فورا دستور داد تا مادرش را حاضر كردند گفت جريان اين بدره چيست؟ وى جواب داد من نذر كرده بودم اگر از مرض بهبودى حاصل كنى ده هزار دينار از مال خود را باو بدهم و اينك به عهد خود وفا كرده‏ام و اين اموال را نزد وى فرستاده‏ام، و او هنوز به آنها دست نزده است.

متوكل دستور داد سر كيسه را باز كردند چهار صد دينار هم در آنجا قرار داشت، بعد از اين امر كرد بدره ديگرى را هم اضافه كردند و به سعيد حاجب داد و گفت: اين اموال را با همين شمشير بار ديگر نزد ابو الحسن ببريد، سعيد گويد: من اموال را خدمت حضرت هادى بردم و از آن جناب شرمنده بودم، و گفتم: اى سيد من بر من گران است كه بدون اذن شما وارد منزل ميشوم و ليكن چون مأمور هستم چاره ندارم، حضرت فرمود: «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ».

2. مسعودى در مروج الذهب مينويسد: كه از علي بن محمّد پيش متوكل سعايت كردند كه در منزل خود كتابها و اسلحه زيادى از شيعيان خود كه اهل قم هستند جمع كرده و تصميم خروج دارد گروهى از تركها را فرستاد و شبانه بخانه امام حمله بردند ولى چيزى نيافتند آن جناب در ميان اطاق در بسته‏اى بود و لباسى پشمين بر تن داشت كه روى شن و ريگ نشسته بود توجه بجانب خدا داشت و قرآن ميخواند.

با همين حال ايشان را پيش متوكل بردند گفتند در خانه‏اش چيزى نيافتيم رو بقبله نشسته بود و قرآن ميخواند. متوكل مشغول شراب خوردن بود موقعى امام وارد شد كه جام در دست متوكل بود همين كه چشمش بايشان افتاد ترسيد و احترام كرد آن جناب را پهلوى خود نشاند و جامى كه در دست داشت بايشان تعارف كرد، فرمود بخدا گوشت و خون من آلوده شراب نشده مرا معذور دار متوكل گفت: برايم شعرى بخوان فرمود: من زياد شعر از حفظ ندارم. گفت:

چاره‏اى نيست بايد يك شعرى بخوانى. اين اشعار را همان طور كه پيش متوكل نشسته بود خواند:

باتوا علي قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القلل‏

و استنزلوا بعد عز من معاقلهم و اسكنوا حفرا يا بئسما نزلوا

ناداهم صارخ من بعد دفنهم اين الاساور و التيجان و الحلل‏

اين الوجوه التى كانت منعمة من دونها تضرب الاستار و الكلل‏

فافصح القبر عنهم حين ساء لهم تلك الوجوه عليها الدود تقتتل‏

قد طال ما اكلوا دهرا و قد شربوا و اصبحوا اليوم بعد الاكل قد أكلوا

متوكل شروع بگريه كرد بطورى كه از اشك چشمش ريش او تر شد حاضرين نيز بگريه افتادند مبلغ چهار هزار دينار تقديم بامام كرد و با احترام ايشان را بمنزل خود فرستاد. كراجكى در كنز الفوائد مينويسد: كه متوكل جام را بر زمين زد و آن روز عيش او منغص گرديد.

رسم شاهان بوده اندر روزگــــــار بهر خود سازند بناها استــــــوار

برگزینند حافظان و حارســـــــان تا بمانند از خطر ها در امـــــان

لیک آمد چون ز ره پیک اجـــــل بر فنا شد جمله شاهان را اَمَـــل

چون گرفتند در درون خاک جــــا از میان قبــــــــر آمد شان ندا

تاج و تخت پادشاهیتان چه شـــد؟ وان غرور و یکه تازیتان چه شد؟

چون شدند آن چهره های غرق ناز بودشان بس آرزوهــــــای دراز

با زبان حال گورستـــــــان بگفت چون بدنهاشان درون من بخفت

مور و مار و جمله دیگر موذیـــان طعمه‌ی خود ساختند اجسادشـان

آن بدنهـــــــایی که دوران دراز آکل و شارب بُدَند و غرق نــــاز

جملگی شان طعمه دودان شدنــد درس عبرت بر دگر شاهان شدند

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص 202 ؛ اعلام الهدایه، ج12، ص 21-22 [↑](#footnote-ref-1)
2. البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج11، ص 15 [↑](#footnote-ref-2)
3. الاتحاف بحب الاشراف، شبراوی، ج1، ص 361 [↑](#footnote-ref-3)
4. تاریخ العلویین، ص 567 [↑](#footnote-ref-4)
5. اعلام الهدایه، ص 26 [↑](#footnote-ref-5)